

# فلسفه مذاهب از نظر عین القضاة همدانی

نصرالله پورجوادی

عین القضاة همدانی یکی از اصیل ترین متفکران عالم اسلام است که متأسفانه قدر وی و ارزش افکار بکر او هنوز برای ما به نحو شایسته شناخته نشده است. وی هم در طول زندگانی کوتاهش مورد آزار و اذیت حاسدان و دشمنان واقع شد و سرانجام در سن سی و سه سالگی (در سال ۵۲۵ هـ. ق) ناجوانمردانه به شهادت رسید، و هم پس از حیاتش افکار بدیع و عمیق او کم و بیش ناشناخته ماند. در بدیع بودن اصالت تفکر او حتی خواننده ای که به طور سطحی آثار او را از نظر گذرانده باشد نمی تواند تردیدی به دل راه دهد.

یکی از آراء بدیع و در عین حال عمیق و قابل توجه قاضی، نظر او درباره اصل و منشاء مذاهب فلسفی و دینی و کلامی و سیر تحول آنها در طول تاریخ و بالآخره علل منسوخ شدن آنهاست. این مطلب را عین القضاة در دو نامه که به دوست و مریدی از مریدانش نوشته پیش کشیده است و علت طرح آن نیز این است که می خواهد به مخاطب خود تفهیم کند که مذهب قدریه در اصل مذهبی درست بوده ولی به مرور زمان بر اثر کج فهمی های راویان و «ناقلان بد» انحرافات در آن پیدا شده و اکنون به صورت يك مذهب باطل درآمد است. برای این منظور وی مسئله را به طور کلی درباره سیر انحرافی مذاهب عنوان کرده و در نامه خود ابتدا شش مقدمه یا اصل ترتیب داده که پنجمین آنها اختصاص یافته است به این که: «همه مذاهب را یا اغلب را اصل راست بوده است و به روزگار محرف گشته است.»

عنوان این اصل نظر عین القضاة را در این خصوص اجمالاً بیان می کند: اصل همه مذاهب اعم از فلسفی و کلامی و دینی، در زمان پیدایش آنها صحیح بوده است، و اگر نخواهیم چنین حکم کلی ای درباره همه مذاهب صادر کنیم و با احتیاط سخن گفته باشیم باید بگوییم که لا اقل اغلب مذاهب چنین بوده است.<sup>۱</sup> ولیکن به مرور زمان و بر اثر خطاها و اشتباهات و یا غرض ورزیهای راویان و نقل کنندگان این مذاهب انحرافات در آنها پیدا شده که موجب شده است آیندگان آنها را باطل اعلان کرده و طرد نمایند.

## اصل مذهب سوفسطائیان چه بوده است؟

برای روشن شدن مطلب فوق، عین القضاة روش معمول خود را پیش گرفته به مثال متوسل می شود. یکی از بارزترین نمونه ها از نظر وی مذهب سوفسطائیان است که مذهبی فلسفی است متعلق به گروهی از متفکران و معلمان فلسفه یونان در قرن پنجم پیش از میلاد و بعد از آن. این مذهب از زمان افلاطون به بعد در تاریخ

فلسفه همواره به عنوان نمونه شاخص يك مذهب باطل شناخته شده است، و مسلمین نیز حتی تا به امروز همین عقیده را نسبت به آن داشته اند. ولیکن عین القضاة این طور فکر نمی کند. وی اصولاً نمی تواند قبول کند که شخصی یا اشخاصی اهل تفکر و تعقل باشند و بعد سخنانی بگویند و آرای اختیار کنند که بطلان آنها برای همگان آشکار و بدیهی باشد. ابتدا بینیم این سخنان و آراء را در زمان عین القضاة چه می پنداشتند.

«می شنویم که در اعصار سالف قومی بوده اند که این مذهب داشته اند که گفتندی هیچ چیز موجود نیست، تا بدان رسید که گفتندی: تو نیستی و من نیستم آسمان و زمین نیست.» این است خلاصه آنچه که به سوفسطائیان نسبت می دهند. ولی آیا هیچ کس هست که این سخنان را جدی تلقی کند؟ آیا هیچ انسان عاقلی می تواند منکر وجود همه موجودات منجمله وجود خود و دیگران باشد؟ و اگر شخصی واقعاً بر این اعتقاد باشد، آیا مردم به او نخواهند خندید؟ بیش از دوهزار سال است که در تاریخ فلسفه شایع شده است که گروهی بوده اند که سخنانی یاهو گفته و بیروانی هم پیدا کرده اند، ولی بعداً بطلان سخنان ایشان بر مردم آشکار شده و دیگر کسی آنها را باور نکرده بلکه از آن به عنوان احمقانه ترین اقوال یاد کرده است. کسانی که قائل به تکامل و ترقی علم بشر و قوه و استعداد ادراک و تعقل انسان اند بسیار آسان می توانند این مطلب را تبیین کرده بگویند در روزگار گذشته پیشینیان از استعداد عقلی کمتری برخوردار بودند و درست نمی توانستند حقیقت را بشناسند و لذا دچار خطا شده این گونه یاهو گوییها را مرتکب می شدند، لکن به مرور زمان چون انسان از لحاظ ذهنی و عقلی رو به تکامل گذاشت بطلان این سخنان بر وی آشکار شده و دست از اعتقاد بدانها کشیده است. این عقیده که خود یکی از خرافات ریشه دار عصر جدید است از نظر عین القضاة، مانند هر متفکر اصیل اسلامی، بهیچ وجه صحیح نیست. مسلمانی که معتقد است پیغمبر اسلام که در گذشته می زیسته و داناترین و عاقل ترین و حکیم ترین مخلوقات خداوند است چطور می تواند معتقد باشد که انسان در طول تاریخ از لحاظ عقلی و علمی به طرف ترقی و تکامل سیر می کند؟ عین القضاة به عنوان يك اصل بدیهی اظهار می کند که مردم در همه اعصار يك گونه بوده اند، منتهی در میان مردم در هر عصری اختلافاتی از حیث استعداد و علم وجود داشته است. بعضی ها داناتر و عاقل تر از دیگران اند، و این هیچ ربطی به تحولات تاریخی ندارد. «در همه روزگار آدمیان همچنین بوده اند که اکنون اند. و هر عصری مشتمل بوده است بر علما و عقلا و جهال

## تحمیدات

تألیف

ابوالعالی محمدتقریب محمدبن علی بن الحسن بن علی

المیراجی المیزانی

جلد ۹

عین القضاة

با مقدمه و تصحیح و تفسیر و تالیف

عصیف خیران

لیسانس در علوم اجتماعی دسلس

دکتر دوله‌دیده دکتر در ادبیات فارسی

می خواهد القا کند. پس اگر کسی بیاید و «الا الله» را با «لا اله» نقل نکند دروغ گفته است.<sup>۸</sup> یا مثلاً اگر کسی بگوید «فویل للمصلین» (یعنی پس وای بر نمازگزاران) بدون اینکه بدنبال آن اضافه کند: «الذین هم عن صلاتهم ساهون» (یعنی آن دسته از نمازگزارانی که در نماز سهل انگاری می کنند) معلوم است که چه غلطی مرتکب شده است. گاهی هم الفاظی در آیات هست که قرینه است از برای لفظ دیگر. مثلاً ما در قرآن می خوانیم که قوم فرعون گفتند وانا فوقهم قاهرون<sup>۱۰</sup> «و می دانیم که بدین فوقیت غلبه خواسته اند. اگر اتفاق افتد که کسی مثلاً این با پارسی کند یا با ترکی و قرینه قاهرون از میان بیفکند و قصه موسی و فرعون پوشیده گردد قومی پندارند که انا فوقهم این است که ما بر سر ایشان نشسته ایم و این محرف بود و غلط»<sup>۱۱</sup>. مثالهای دیگری نیز عین القضاة ذکر می کند که ما برای خودداری از تطویل کلام از نقل آنها صرف نظر می کنیم و می پردازیم به اصل مطلب یعنی سخن سوسفطانیان در اصل چه بوده و چگونه به مرور زمان توسط نقل کنندگان بد تحریف شده است.

عقیده ای که به سوسفطانیان نسبت داده اند، عقیده ای است درباره وجود موجودات عالم، و یا به عبارت دیگر درباره عالم خلق. عین القضاة در اینجا به نظر قرآنی رجوع می کند. بنابراین نظر همه خلق در برابر خالق عالم هالک اند، یعنی موجودات همه محکوم به فنا هستند و آنچه حقیقتاً و ازلاً و ابداً وجود دارد حق تعالی است و پس. این معنی در آیاتی نظیر «کل شیء هالک الا وجهه»<sup>۱۲</sup> و «کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام»<sup>۱۳</sup> بیان شده است. آنچه این آیات بیان می کند حق است. البته این آیات ظاهری دارد و باطنی. معنی ظاهری آنها این است که قافله موجودات به سوی نیستی و فنا می روند، جز ذات اقدس الهی. لکن این معنای ظاهری خالی از اشکال نیست. اشکال آن این است که ما هم اکنون برای موجودات وجودی قائل می شویم و می گوییم هستند، ولیکن در آینده نیست خواهند شد. ولی عین القضاة حتی این اندازه نیز برای موجودات موجودیت قائل نیست. این معنای ظاهری فقط هنگامی معتبر است که ما به این آیات بادیده عقل و از نظرگاه این عالم، یعنی عالم فانی و عالم خلق، بنگریم. اما وقتی نظرگاه خود را تغییر دهیم و به این آیات با چشم بصیرت و از نظرگاه حق بنگریم حقیقت بگونه ای دیگر جلوه می کند. در علم ازلی و بنا به مذهب ارباب بصائر اصلاً مسئله زمان مطرح نیست. این طور نیست که مخلوقات در زمانی باشند و بعد نیست شوند. آنها اصلاً وجودی ندارند. حقیقت وجود از نظر عین القضاة مقول

بنابر این در قرن پنجم پیش از میلاد که عصر طلایی فرهنگ یونان بوده است، متفکران و دانشمندان و هنرمندان بسیاری در جامعه بسر می بردند و این بسیار عجیب است که بگوییم مردمانی از جمله علما و عقلا بوده اند که سخنانی جنون آمیز بر زبان آورده وجود همه چیز را منکر شده اند و از آن عجیب تر آن است که بگوییم این عده در جامعه خود مورد احترام بوده و پیروانی داشته و حتی مردم فرزندان خود را برای تعلیم و تربیت به دست ایشان می سپردند. ما معمولاً عادت کرده ایم که هر چه را که در کتابها می خوانیم بدون اینکه دقیقاً درباره آن فکر کنیم بپذیریم. ولی عین القضاة این چنین نیست. او یک متفکر است، متفکری اصیل که با عادت پرستی و قبول بی چون و چرای آراء و سخنان دیگران سخت مخالف است. وی ابتدا تا مدتی دراز مانند دیگران می پنداشته است که «ادراك حق غامض است و راهش دراز است و پرخطر است، و افهام خلق قاصر است و راهنمایمان همه یا اغلب گمراه اند.»<sup>۱۴</sup> اما بعداً بر اثر تفکر و تأمل دریافته است که این حکم نمی تواند صحیح باشد، چه اگر انسان در اصل مذاهب تحقیق کند در خواهد یافت که بعید است که اصول آنها دروغ باشد، و بلکه محال است. مذهب سوسفطانیان هم مشمول همین قاعده است، و اصل آن به نظر عین القضاة باید صحیح باشد. اگر می بینیم سخنانی به اصحاب این مذهب نسبت می دهند که سخیف می نماید، اشکال در نقل این سخنان توسط دیگران است. «بطلان مذاهب از تحریف ناقلان بد افتاد.»<sup>۱۵</sup> مذهب سفسطه را غلط نقل کرده اند. قلم به دست دشمنان سوسفطانیان بوده و آنچه خواسته اند گفته اند. پس اصل سخن ایشان چه بوده است؟ اگر آنان حقیقتاً منکر وجود موجودات نبوده اند، چه می گفتند؟ پاسخی که عین القضاة به این سؤال می دهد پاسخ متفکری است که کاملاً در فضای قرآن تنفس می کند و از خوان وحی محمدی قوت می خورد.

قاضی برای پاسخ گویی به سؤال فوق و تحقیق درباره اصل اعتقادات سوسفطانیان می گوید این مانند تحریفی است که در نقل قرآن ممکن است صورت بگیرد و برای روشن شدن مطلب چندین مثال ذکر می کند. به طور کلی وقتی ما می خواهیم سخنی را از قرآن نقل کنیم باید تمامی آن را نقل کنیم نه بخشی از آن را. اگر سخنی یا عبارتی یا آیه ای که همه اجزای آن بهم مرتبط است بشکنیم و فقط یک قسمت آن را نقل کنیم بی شک این خطا است و ما را به گمراهی می کشد. مثلاً کلمه «لا اله الا الله» معنای واحدی را

به تشكيك نیست. حقیقت وجود يك چیز است و آن هم متعلق به ذات اقدس الهی است. اینکه ما مخلوقات را هم موجود می‌نامیم از راه مجاز است نه حقیقت. حقیقت این است که آنها اصلاً وجودی ندارند. ازلاً و ابداً نابوداند، و بود فقط خداست. پس، «در وجود خود يك موجود است که او را وجود است و بس. و هرچه غیر اوست خود نیست. پس اگر هست از هستی اوست. اما بخود جز معدوم نیست.»<sup>۱۸</sup>

با این توضیح برمی‌گردیم به سخن سوفسطائیان. وقتی ایشان می‌گویند که هیچ چیز موجود نیست، نه من و نه تو و نه آسمان و نه زمین، هیچکدام موجود نیستند، مراد ایشان از نظر عین القضات این بوده است که «کل من علیها فان» و یا «کل شیء هالك». ولی سخن سوفسطائیان به اینجا ختم نمی‌شده است. اگر آنها فقط همین را گفته بودند مستوجب ملامت بودند و اصلاً کسی جز دیوانگان از ایشان پیروی نمی‌کرد. این قسمت از سخن ایشان «لا اله» است که به دنبال آن «الا لله» بوده است. مراد ایشان این بوده است که هیچ چیز موجود نیست، جز وجود حق تعالی. ولی کسانی که بعدها سخن سوفسطائیان را نقل کرده‌اند این قسمت دوم را حذف نموده‌اند و لذا دانسته یا ندانسته باعث تحریف مذهب ایشان شده‌اند.

از آنجا که مذهب سوفسطائیان را عین القضات صرفاً به عنوان يك مثال ذکر کرده است، لزومی ندارد درباره آن به مناقشه پرداخته و ببینیم آیا سوفسطائیان واقعاً منظورشان همین بوده که عین القضات گفته است یا نه. این امر خود مستلزم تحقیق درباره تاریخ فلسفه یونان و غور در آثار باقی مانده از فلاسفه یونان است که خوشبختانه در قرنهای اخیر اروپائیان بدان اهتمام ورزیده‌اند، لکن ورود به آن مسائل و بحث درباره تحقیقات جدید و اطلاعات ناقص مسلمین درباره آراء سوفسطائیان فراتر از حد این نوشتار است.

بت پرستی و آتش پرستی در اصل چه بوده است؟ آنچه را که درباره مذهب سفسطه و اصل آن گفتیم، درباره مذاهب دیگر نیز صادق است. عین القضات بحدی در این رأی اصرار می‌ورزد که می‌گوید حتی بت پرستی و آتش پرستی نیز در اصل درست بوده است و اصحاب این مذاهب حقیقتی را می‌خواستند بیان کنند، ولیکن به مرور زمان در طول تاریخ آن اصل و حقیقت فراموش شده و امروز برداشت ناقصی به دست ما رسیده است. در این خصوص یکی از بیانهای شهید همدانی که از شهادت

و بی‌پروایی خاصی برخوردار است چنین است:

«علی التحقیق زنارداری و بت پرستی و آتش پرستی و دیگر مذاهب شنیع همه را اصلی لابد باید که بود، یا نه اگر کسی به روزگار ما گوید: زنارداری و آتش پرستی و بت پرستی حق است کسی باور نکند، و ما دانیم که در آن روزگار که این پیدا شد اگر همین بوده است و بس هیچ کس این مذهب را اتباع نکردی. چون اتباع کردند و عالمی در این بودند، و چندین سال است که آتش می‌پرستند، دانیم که اصل این کاری دیگر بوده است که به ما نرسیده است.»<sup>۱۹</sup>

در اینجا باید یادآور شد که منظور عین القضات بهیچ وجه دفاع از هیچ يك از این مذاهب نیست. وی همه آنها را منسوخ و باطل می‌داند، و تنها دین راستین از نظر او اسلام است. منظور وی این است که این مذاهب به این صورت که به ما رسیده است صحیح نیست، بلکه تحریف شده است. درباره اصل زنا پرستن در یکی دیگر از نامه‌های خود می‌گوید که این عمل در اصل نشانه کمال بندگی و عبودیت در پیشگاه حق است، و لذا می‌نویسد: «زنا داشتن راه مردان است که تا خود را در بندگی او درست نکردند. کمر بندگی بر میان نیستند.»<sup>۲۰</sup> از اینجا درمی‌یابیم که منظور شاعران فارسی زبان از زنا پرستن که این همه در اشعار خود به آن اشاره کرده‌اند چیست. شیخ محمود شبستری در تعریف زنا پرستی ایاتی دارد که نزدیکی فکر او را با فکر عین القضات بخوبی نشان می‌دهد:

نظر کردم بدیدم اصل هر کار نشان خدمت آمد عقد زنا<sup>۲۱</sup>  
پس شیخ شبستر نیز با عارف همدان موافق است در اینکه اگر ما به اصل هر مذهبی و هر آیینی رجوع کنیم، حقیقتی در آن مشاهده خواهیم کرد. از جمله زنا پرستن هم در اصل چیزی جز خدمت و طاعت و عبودیت نبوده است.

در مورد اصل بت پرستی و آتش پرستی نیز عین القضات همین رأی را دارد و در خصوص منظور شعر از این معانی می‌گوید بت نزد ایشان معشوق علی الاطلاق است. البته اینکه بت پرستان و آتش پرستان در اصل چه می‌گفتند، کلام قاضی چندان صریح نیست.<sup>۲۲</sup> لکن اشاره می‌کند که این آیینها نیز مانند زنا پرستن امروزه منسوخ و تحریف شده و «از مذهب بت پرستان (فقط) تشبیهی مانده است.»<sup>۲۳</sup>

#### نتایج عملی و اخلاقی این بحث

عین القضات در ضمن شرح مقصود خود از این بحث يك

نتیجه عملی می‌گیرد و يك نتیجه اخلاقی. می‌گوید کسانی هستند، مانند امام محمدغزالی، که مدتها وقت صرف ابطال مذهبی می‌کنند، و بعد معلوم می‌شود که اصلاً آنچه ایشان در صدد ابطالش بودند سخن واضح آن مذهب نبوده است. پس قبل از اینکه انسان به رد و قبول مذهبی بپردازد باید آن را خوب فهمیده باشد. «اول تحقیق بیاید دانست که او چه می‌خواهد بدین، آنگاه در ابطال آن سخن راندن، که پیش از فهم مقصود خصم سخن گفتن در اثبات و نفی مذهب او نه انصاف بود.»<sup>۲۲</sup>

در اینجا به نتیجه اخلاقی نیز اشاره شده است: کوشیدن در نفی و ابطال مذهب و مرامی که انسان حتی آن را درست نفهمیده است بی‌انصافی است، و از این بدتر این است که سخن او را تحریف کند و آن را به نحوی زشت برای دیگران بازگو نماید. این خود نوعی نامردی است، چنانکه می‌نویسد:

«مردی نه آن است که سخن راست سالکان بوجهی رکیک حمل بکنند، آنگه در ابطال آن خوض کنند. مردی آن بود که همه مذاهب را وجه راست باز دست آورند، و وجه تحریف هر یکی پیدا وا کنند، چنانکه هرکسی فهم کند.»<sup>۲۳</sup>

به دنبال این مطلب، عین القضاة برای تحکیم مدعای خود به قرآن و حدیث متوسل می‌شود و آیه زیر را صفت این عده می‌داند که فرمود «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه.»<sup>۲۴</sup> و سرانجام به سیره پیغمبر اشاره می‌کند که در نماز شب از خدا می‌خواست که «اللهم اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک»، یعنی خدایا حقیقت آنچه را که مورد اختلاف خلق است به من بنما.

## دین حقیقی اسلام است

همانطور که گفته شد عین القضاة در این تفکر مبتکر و مبتدأ است و او خود تصریح می‌کند که از راه سیر و سلوک به آنها رسیده است.<sup>۲۵</sup> اما به هر حال در این طرز تفکر بدون راهنما هم نبوده است. راهنمای او اصولاً برداشت اسلام از ادیان سلف، بخصوص همین یهود و مسیحیت است. از لحاظ اسلام اصل این دودین راست بوده است. حضرت موسی و حضرت عیسی - علیهما السلام - هر دو پیامبر بودند و آنچه گفتند حق بود و دینشان دین آسمانی بود، لیکن به مرور زمان به دست یهودیان و مسیحیان تحریفاتی در آنها پدید آمد، تا اینکه هر دو منسوخ شد. آنچه یهودیان و مسیحیان نخستین می‌دیدند چیز دیگری بود که اگر ما هم آن را می‌دیدیم بی‌شک با ایشان هم عقیده می‌شدیم. این مطلب را قاضی به همه مذاهب و ادیان تعمیم داده می‌گوید:

«ای دوست، اگر آنچه نصاری در عیسی دیدند تو نیز ببینی ترسا شوی، و اگر آنچه جهودان در موسی دیدند تو نیز ببینی جهود می‌شوی، ... هفتاد و دو مذهب جمله منازل راه خدا آمد.»<sup>۲۶</sup>

مطلبی را که عین القضاة در اینجا و یاد در جاهای دیگر بیان کرده است نباید به عنوان مسامحه و سهل‌انگاری و آزاد اندیشی مذهبی (tolerance) تلقی کرد. معنایی که او در نظر دارد بسیار عمیق است. می‌خواهد بگوید که يك حقیقت است که خود را بصورت گوناگون جلوه‌گر ساخته است، بقول خواجه:

اینهمه عکس می و رنگ مخالف که نمود

يك فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

ادیان و مذاهب همه نردبانهایی است که انسان را به آن حقیقت می‌رساند، و هر کدام که انسان را به مقصد برساند حق است، و اصلاً همان اسلام است. اسلام فقط دین محمد (ص) نیست، اگر اینطور بود ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیامبران راستین و پیروان حقیقی ایشان همه نامسلمان می‌بودند. در عالم يك دین بیش نیست و آنهم اسلام است. دین راهی است که انسان را به خدا هدایت می‌کند، و هر چه غیر از این باشد کفر است. این تعریفی است که عین القضاة خود ارائه می‌دهد و می‌گوید:

«اگر مذهبی مرد را به خدا می‌رساند آن مذهب اسلام است و اگر هیچ آگاهی ندهد طالب را به نزد خدای تعالی آن مذهب از کفر بتر (= بدتر) باشد. اسلام نزد روندگان آن است که مرد را به خدا رساند و کفر آن باشد که طالب را منعی یا تقصیری درآید که از مطلوب بازماند.»<sup>۲۷</sup>

از آنچه که گفته شد نباید این نتیجه را گرفت که عین القضاة همه پیامبران را در يك ردیف قرار می‌دهد. مقامی که وی برای خاتم الانبیاء و دین او و کتاب او قائل می‌شود خود حدیثی است که در اینجا نمی‌توان بدان پرداخت. همینقدر اشاره می‌کنیم که به عقیده او حتی نوری که پیروان سایر ادیان و مذاهب از پرتو آن به خدا می‌رسند نور محمد است، و لازمه رؤیت حق رؤیت نور محمدی است، چه «انتها و اتصال جمله سالکان به نور مصطفی است»<sup>۲۸</sup>

پس راهی را که مصطفی پیش خلق نهاده، کاملترین و تمام‌ترین راههاست و از آنجا که او خاتم انبیاء است دین او نیز آخرین دین آسمانی و آئینه تمام‌نمای راه خدا یعنی اسلام است. و اما سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا این دین نیز دستخوش همان تحریفات خواهد شد یا نه. پاسخ عین القضاة به این سؤال مثبت است، و اکنون باید ببینیم او به چه دلیل این طور

می اندیشد.

## آینده اسلام

محققان ادیان به طور کلی باید بین دو دوره مشخص در هر دینی تمیز دهند: یکی دوزۀ زندگانی رهبر و پیشوا و یا پیامبر آن دین است و یکی دوره بعد از مرگ اوست. دین هر پیغمبری در زمان حیاتش میرا از هر گونه ناخالصی‌هایی است که بعدها در آن دین پدید می‌آید. این مطلب در مورد پیغمبر اسلام نیز صادق است. به طور قطع اسلام در زمان حیات رسول اکرم از يك خالصی و طراوت و حیاتی برخوردار بود که در هیچ دوره دیگر، مگر تا حدودی در زمان ائمه معصومین، از این خصوصیات برخوردار نبود. بدیهی است هر چه که ما از این دوره دورتر شویم آن خالصی و طراوت و آن حضوری که در جامعه اسلامی در زمان رسول اکرم احساس می‌شد کمتر و کمتر می‌شود. البته همیشه افرادی هستند که اویس زمان‌اند و از طریق ولایت از چشمه نبوت کسب فیض می‌کنند لکن سخن برسر جامعه اسلامی است و مذهب عامه مسلمین. اسلام از صدر تاریخ خود به بعد علی‌رغم گسترش جغرافیایی که پیدا کرد روز بروز از حقیقت خود دورتر شد. احساس درد این هجران را عرفا پیش از هر کس داشته و اظهار کرده‌اند، و اوج و شدت این احساس را در قرن پنجم میلادی ملاحظه می‌کنیم. شواهد متعددی دردست است که نشان می‌دهد علما و عرفای اسلامی در این قرن احساس می‌کردند که اسلام زمان ایشان اسلام پیغمبر و ائمه اطهار نیست. عین القضاة خود از قول ابوسعید ابوالخیر داستان پرمعنایی نقل می‌کند که «روزی پیش گیری آمد از مغان و گفت: در دین شما امروز هیچ چیزی هست؟ که در دین ما امروز هیچ خبر نیست.»<sup>۳۹</sup> در این حکایت در واقع ابوسعید همان نظر عین القضاة را درباره مذاهب و اصل آنها دارد. سؤال او از گیر این است که آیا هنوز از اصل دین شما چیزی باقی مانده است یا نه. و در قسمت دوم در واقع او تأسف می‌خورد از این که اسلام نیز بتدریج از حقیقت خود دور شده است. این احساس را احمد غزالی شیخ و استاد عین القضاة با بیانی دردآلود ضمن نامه‌ای به مرید خود، شاید عین القضاة، اظهار کرده می‌نویسد:

«خود را دریاب که آفتاب به مغرب رسید و عیار مردم بگردید و مکارم اخلاق مندرس شد و معالم صحبت منظمس گشت ... بیشتر دوستان اخوان العالانیه و اعداء السریره گشته‌اند.»<sup>۴۰</sup> آنچه را که غزالی بر فقدان حسرت می‌خورد دقیقاً همان ارزشهایی است که

فخر عرفان ایران  
۱۳۰۰نامه‌های  
عین القضاة بهمدانیپراهمام  
علیق‌نژادی نجیف‌عیران

بخش دوم

انستانتیویرکست ایران  
۱۳۸۰

اسلام با خود آورده بود، و مع الأسف آفتاب آن در زمان او به مغرب رسیده بود. این احساس را بیش از هر کس دیگر برادر بزرگ احمد غزالی، حجت الاسلام ابوجامد محمدغزالی، با انتخاب عنوان کتاب احیاء علوم دین با صدایی بلندتو و رساتر اظهار نموده است. انتخاب این عنوان و اهمیت یافتن کتاب در میان مسلمین دقیقاً عمق فاجعه‌ای را که غزالی احساس کرده بود نشان می‌دهد. به نظر ابوجامد علوم دین در عصر او مرده و قاتل آن هم فلسفه و تفکر غرب در آن روزگار یعنی تفکر و فلسفه و علوم غیراسلامی یونانی است که وارد قلمرو اسلام شده است. البته غزالی معتقد است که می‌توان با این عوامل مبارزه کرد و غریزدگی و فلسفه‌زدگی و به طور کلی بلای علوم و معارف غیراسلامی را از ساحت دین و علوم دینی دور کرد و مجدداً علوم دینی را زنده نمود. تا چه اندازه غزالی در این راه موفق شده باشد، مطلبی است که جای بحث آن اینجا نیست.

نظر عین القضاة درباره وضع دین اسلام در روزگار خود با نظر ابوسعید و غزالیها فرقی ندارد. وی اولاً معتقد است که این سرنوشت اسلام است که آفتابش به مرور زمان غروب کند و روزی بیاید که از مسلمانی چیزی جز اسم آن و يك مشت عادات



بی محتوا باقی نماند. در این خصوص وی حدیثی از پیغمبر نقل می کند که فرمود: «یأتی علی الناس زمان یجتمعون فی المساجد ویصلون، ولیس فیما بینهم مسلم.»<sup>۱</sup> - روزی خواهد آمد که مردم در مسجدها جمع می شوند و فاتحه می خوانند و رکوع و سجود می کنند و نماز می گزارند، اما هیچکدام از ایشان حقیقتاً مسلمان نیست. البته این امر در روزگار قاضی یعنی قرن ششم هنوز اتفاق نیافتاده بود، و او هم آن را خوب می دانسته و اعتراف کرده که «هنوز اسلام تازه است.»<sup>۲</sup> ولی بالأخره روزی خواهد آمد که اسلام تازگی خود را از دست داده باشد.

برای روشن شدن مطلب و این که چطور می شود عده ای در مسجد جمع شوند و نماز گزارند ولی مسلمان نباشند به حکایتی متوسل می شود و می گوید: «مرا دوستی بود از بدخشان. حکایت کرد که در ولایت ایشان جایی هست که مردمان می گویند ما مسلمانیم، و بزرگ در میان ایشان و مقدم کسی بود که قرآن داند خواند. و کس نبود البته که معنی قرآن داند. و نماز نکنند و ندانند که در مسلمانی نماز کردن فرض است. بلی دانند که حج بیاید گزارند، و ندانند که رمضان روزه بیاید داشت.»<sup>۳</sup> در بدخشان مردم از اسلام جز اسم مسلمانی و قرآن خواندن، بدون درک معنی، و حج رفتن چیزی دیگر نمی دانستند، ولی روزگاری خواهد آمد که مردم همه اعمال و مناسک مسلمانی را به جا می آورند، لکن مسلمان نیستند. قرآن می خوانند و از عهده حل مشکلات نحوی آن و معنای ظاهری آن نیز بخوبی برمی آیند و حتی آن را تعلیم هم می دهند، لکن دلشان از حقیقت قرآن فرسنگها دور است.

امروز قریب نهصد سال از زمان عین القضاة و غزالی می گذرد و خطراتی که اسلام و علوم دینی را تهدید کرده و می کند به مراتب بیش از زمان ایشان است. فلسفه زدگی و علم زدگی و به طور کلی نفوذ آداب و سنن ضد دینی و ارزشهای غیرمعنوی غرب در روزگار ما آنچنان ضربه بر پیکر فرهنگ اسلام وارد کرده که دهها غزالی هم از پس احیاء علوم دین بر نمی آیند. اشخاصی مانند سیداحمدخان هندی و سایر به اصطلاح «مصلحان» ولی در حقیقت مفسدان و به قول عین القضاة «ناقلان بد» در کشورهای اسلامی بخصوص ترکیه بیداد کرده اند. خوشبختانه در کشور ما مذهب تشیع بدلیل اتکا بر معنویت ناشی از ولایت و تعالیم اهل بیت، اسلام و تعالیم معنوی و راستین آن را تا حدودی حفظ کرده است، گرچه در میان ما نیز بوده و هستند کسانی که به قصد اصلاح دین در تحریف آن گام برداشته اند. و کفانا الله شر کل ذی شر.

- ۱- خود عین القضاة هم بارها به این مطلب اشاره نموده است. مثلاً در نامه ای که اکنون مورد نظر ماست می نویسد: «هر چه نوشته ام در این مکتوب و دیگر مکتوبها همه از فوق نوشته ام» (نامه های عین القضاة همدانی، ج ۲، ص ۳۰۸).
- ۲- نامه شماره ۹۶ در نامه ها، ج ۲. اشاراتی به این موضوع در نامه شماره ۱۸ در نامه ها، ج ۱، نیز شده است.
- ۳- این احتیاط را وی همواره رعایت نمی کند، زیرا گاهی تأکید می کند که اصل همه مذاهب راست بوده است. چنانکه در نامه ۱۸ می نویسد: «جوانمردا، مرا یقین شده است در سلوک که اصول همه مذاهب راست بوده است و در روزگار دراز روات آن مذهب را تحریف کرده اند.» نامه ها، ج ۱، ص ۱۵۸.
- ۴- همان، ص ۲۹۸.
- ۵- همان، ص ۲۹۷.
- ۶- همان، ص ۳۱۱.
- ۷- همانجا.
- ۸- همان، ص ۳۰۱.
- ۹- الماعون، آیه ۴.
- ۱۰- الاعراف، آیه ۱۲۷.
- ۱۱- همان، ص ۲۹۹.
- ۱۲- القصص، آیه ۸۸.
- ۱۳- الرحمن، آیه ۲۶.
- ۱۴- نامه ها، ج ۱، ص ۱۸.
- ۱۵- نامه ها، ج ۲، ص ۳۰۱.
- ۱۶- همان، ص ۱۵۶.
- ۱۷- شرح گلشن راز، به تصحیح کیوان سمعی، ص ۶۴۹.
- ۱۸- نامه ها، ج ۲، ص ۳۰۵.
- ۱۹- نامه ها، ج ۱، ص ۱۵۷. این سخن اخیر یادآور نظر ابن عربی در فصوص الحکم درباره قوم نوح (ع) و بت پرستی و تشبیه بدون تنزیه ایشان است که عاقبت موجب هلاکت آنان گردید.
- ۲۰- همان، ص ۳۱۹.
- ۲۱- همان، ص ۳۳۰.
- ۲۲- الزمر، آیه ۱۸.
- ۲۳- نامه ها، ج ۲، ص ۳۱۳.
- ۲۴- تمهیدات، ص ۲۵۸.
- ۲۵- همان، ص ۲۳-۲۲.
- ۲۶- همان، ص ۳۰۳.
- ۲۷- همان، ص ۲۸۵.
- ۲۸- تازیانه سلوک، تهران، ۱۳۳۹، ص ۲۷ - ۲۸.
- ۲۹- نامه ها، ج ۲، ص ۳۰۲.
- ۳۰- همان، ص ۳۰۴، و نامه ها، ج ۱، ص ۱۵۷.
- ۳۱- همان، ص ۳۰۳.